محمّدِ فضل، ملامتیِ گمنام

ناصر رحیمی*

استادیار دانشگاه سمنان

چکیده

این مقاله به معرّفی محمّد فضل از مشایخ گمنام ملامتیهٔ قرن سوّم هجری مـی‌پـردازد. بدین منظور با استفاده از منابع کهن، به روش تحلیل تـاریخی دربـارهٔ نـام، زادگـاه، خانواده، تاریخ وفات، مذهب فقهی، آثار، مصاحبان، راویان و سفرهای او آگاهی‌هایی به دست داده می‌شود و مأخذ کهن حکایتی از وی ــ که در *مثنوی* مولوی بدون ذکـر نام او آمده ــ معرّفی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: محمّد فضل، ملامتیه، تصوّف، بلخ، سمرقند.

* Nrahimi74@gmail.com

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۷ **تاریخ پذیرش: ۸۷/۱۰/۱۰**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۴، بهار ۱۳۸۸

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

نام و کنیه

همهٔ منابع به اتّفاق نام او را «محمّد»، کنیه‌اش را «ابوعبدالله» و نـام پـدرش را «فـضل» نوشته‌اند. سلمی نام جد و پدرجدّش را هم ثبت کـرده و بنـا بـه ضـبط او نـام ایـن شـیخ تصوّف «ابوعبدالله محمّد بن فضل بن عبّـاس بـن حفـص» اسـت (سـلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۲). انصاری نیز نام کامل او را دقیقاً با همین مشخصّات به قلم آورده است (انصاری، ۱۳٦۲: ۳۰۵). از طبقات سلمی و انصاری که بگذریم، بقیهٔ مآخذ در دو دسته جـای مـی‌گیرنـد. یک گروه سلسلهٔ نسب او را تا جدّش عبّاس نوشته‌اند و عدّه‌ای به ذکر نـام او و پـدرش فـضل اکتفـا کـرده‌انـد[1]. در میـان همـهٔ ایـن مآخـذ، یـک اسـتثنا هـم وجـود دارد و آن "الاکمال" ابن ماکولا است کـه منبعـی بالنّـسبه کهـن محـسوب مـی‌گـردد. ابـن مـاکولا (م٤۷۵) نام او را «ابوعبدالله محمّد بن فضل بن عبّاس بن حفص بن ابی حبیل» می‌نویـسد (ابن ماکولا، بی‌تا: ٥٦٤/۲). این کلمهٔ «ابی‌حبیل» بعدها به *تاج‌العـروس* زبیـدی (م۱۲۰۵) نیز راه یافته (زبیدی، بی‌تا: ۲۷۰/۷) امّا غیر از این دو کتاب در هیچ مأخذ دیگری نیامده است.

نسبت و سکونت

محمّد فضل اهل بلخ بوده و نسبت «بلخی» را اکثر منابع در دنبالهٔ نـام او نوشـته‌انـد و خاطرنشان ساخته‌اند که اصل او از بلخ است، لیکن او را از این شهر بیرون کرده‌اند و او ناگزیر در سمرقند سکنی گزیـده اسـت و بـه همـین سـبب او را گـاهی سـمرقندی هـم نامیده‌اند[2].

مآخذ در باب علّت اخراج او از بلخ یا سکوت کرده و یا اشاره‌وار گفته‌اند کـه ایـن نفی بلد از جانب متعصّبان و به سبب مذهب وی بوده است. تنها گزارش تقریبـاً گویـا و کاملی که از این واقعه به دست مـا رسـیده، مطلبـی اسـت کـه ذهبـی بـه نقـل از "محـن الصّوفیهٔ" سلمی در *سیر اعلام النبلاء* ضبط کرده و ما ترجمهٔ آن را در این‌جا می‌آوریم:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

«سلمی در *محن الصّوفیه* آورده که چون محمّد بن فضل به بلخ دربارهٔ فهم *قرآن* و احوال ائمّه سخن گفت، فقیهان بلخ بر او انکار آوردند و گفتند وی بدعت‌گذار است. و این به سبب اعتقاد او بود که مذهب اهل حدیث است. محمّد گفت تا مرا اخراج نکنید و در بازارها نگردانید، بیرون نمی‌روم. آن‌ها با او چنان کردند و محمّد گفت خداوند محبّت و معرفتش را از دل‌هاتان برکَنَد؛ و گفته‌اند دیگر صوفی‌ای از آن شهر از اهالی آن برنخاست. آن‌گاه محمّد به سمرقند آمد و اهل این شهر در حقّ او بسیار اکرام کردند و وی را گرامی داشتند. آورده‌اند که روزی وعظ می‌گفت، چهار تن در آن مجلس جان سپردند[۳]».

در این گزارش ذهبی چند نکتهٔ درخور تأمّل هست که اندکی روی آن‌ها درنگ می‌کنیم. نخست دشمنان محمّد فضلند که فقهای بلخند و دوّم دستاویز این فقیهان برای اخراج او که در این چند فقره خلاصه می‌شود:

۱. سخن گفتن دربارهٔ فهم *قرآن* که به روش صوفیه و مبتنی بر درک و دریافت شخصی و احیاناً تأویل بوده که پیداست به مذاق فقیهان خوشایند نبوده است.

۲. سخن گفتن از احوال ائمّه و بیان اخبار و حکایات آن‌ها. این ائمّه همان پیشوایان زهد و طریقتند که فقها از دیرباز میانهٔ خوبی با آن‌ها نداشته‌اند.

۳. ذهبی در پایان این گزارش می‌گوید در یک مجلس وعظ او چهار نفر جان باختند. این مطلب که دیگران هم آن را نقل کرده‌اند، قدرت محمّد را در موعظه می‌رساند و اصلاً برخی شرح حال نویسان از او با عنوان «واعظ» یاد کرده‌اند.

گذشته از این‌ها محمّد فضل محدّث هم هست و آخرین کسی است که از محدّث بزرگ و مشهور آن عصر قتیبة بن سعید حدیث روایت کرده است. کسی که در *قرآن* غور کرده و معانی و مفاهیم تازه از دل آیات صید می‌کند، احادیث بسیار در حافظه دارد، از اخبار و احوال مشایخ زهد و تصوّف گنجینه‌ای در خاطر اندوخته، خود از سالکان طریقت است و می‌تواند از تجارب روحانی خویش سخن بگوید و با این همه،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

اهل وعظ و سخنوری است و نفوذ کلامش به حدّی است که دل‌های مستعد و نازک را بی‌خود می‌سازد، پیداست که چه اندازه می‌توانسته در شکستن احتشام اهل فقه و حتّی شوراندن خلق بر ارباب قدرت مؤثّر باشد. این همه موجب شده که فقیهان او را به چشم یک رقیب خطرناک بنگرند و به خیال احتمالی خویش تا غوغایی به پا نشده یا دست‌کم متاعشان بی‌مشتری نمانده، او را از بلخ دور کنند.

چنان‌که در گزارش ذهبی دیدیم، محمّد در پایان این ماجرا کلماتی نفرین‌آمیز بر زبان می‌آورد. قشیری که از زبان استادش ابوعلی دقّاق به اخراج محمّد اشاره می‌کند، این نفرین او را به گونه‌ای دیگر ثبت کرده و عطّار هم ترجمه‌ای از همان را در *تذکره* آورده است[٤].

وفات و خاک‌جای

وی پس از خروج از بلخ در سمرقند ساکن شد و به سال ۳۱۹ هـ.ق در همین شهر بدرود حیات گفت. کسی از سرگذشت‌نگاران، تاریخ ورود او را به سمرقند ثبت نکرده است. تنها مؤلّف *فضائل بلخ* می‌نویسد که سکونت او در سمرقند «در آخر عهد» بوده است (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۸۰) و این اشارهٔ او می‌رساند که محمّد پس از استقرار در سمرقند مدّتی طولانی نزیسته و احتمالاً واقعهٔ اخراج او از بلخ در سال‌های پایانی عمرش روی داده است. در هرحال کسی به مدّت حیات او اشاره نکرده و ما نمی‌دانیم که محمّد فضل دقیقاً چند سال عمر کرده است، لیکن تاریخ وفات او جز در دو جا سال ۳۱۹ هـ.ق به قلم آمده که طبق محاسبهٔ عمر رضا کحاله (بی‌تا: ۱۲۸/۱۱) مصادف با ۹۳۱ میلادی و به گفتهٔ حمدالله مستوفی (۱۳٦۲: ٦٥۱) مقارن خلافت مقتدر بوده است. در یک نسخهٔ *بیاض و سواد* سیرجانی (م بعد از ٤٤۱) صریح و واضح سنهٔ «سبع عشر و ثلثمائه» به عنوان سال فوت محمّد نوشته شده (سیرجانی، نسخهٔ کتابخانهٔ مرعشی، ۱۷۸) امّا بی‌گمان این «سبع» تصحیف «تسع» است، یعنی کاتب این نسخه یا به سبب

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

خطای دید «تسع» را از روی نسخه‌ای که استنساخش می‌کرده «سبع» خوانده و یا اصلاً این کلمه در آن نسخه مهمل و بی‌نقطه بوده و کاتبِ مردّد میان «سبع» و «تسع»، «سبع» را برگزیده است.

از این‌که بگذریم، ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* مطلب عجیبی اظهار می‌کند. می‌گوید محمّد فضل در سال ۳۱۰ هـ.ق وفات یافته و سلمی و عبدالرّحمن بن منده این تاریخ را ذکر کرده‌اند و آن که گفته محمّد در ۳۱۹ از دنیا رفته توّهم کرده است (ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲۵/۱۴). ذهبی این سخن را در این‌جا با اتّکا به "محن الصّوفیه" سلمی که امروز در دست نیست، عنوان می‌کند و این گفتهٔ او با *طبقات الصّوفیهٔ* سلمی که آشکارا سال ۳۱۹ را زمان رحلت محمّد فضل می‌داند، در تضاد است (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۲). به‌علاوه، خود ذهبی در جای دیگری از همین کتابش محمّد فضل را متوفّای «سبع عشره و ثلاثمائه» به قلم آورده که بی‌گمان «سبع» در این‌جا نیز تصحیف یا غلط مطبعی «تسع» است، از آن که همین ذهبی در دو اثر دیگر خود سنهٔ «تسع عشره و ثلاثمائه» را سال وفات محمّد فضل نوشته است (ذهبی، بی‌تا: ۸۰۲/۳ و ذهبی، ۱۹۴۸: ۱۸۲/۲). به این ترتیب، ما ۳۱۹ را که قول اکثر است به عنوان سال وفات محمّد فضل می‌پذیریم.

امّا دربارهٔ مدّت حیاتش باید گفت به احتمال قریب به یقین محمّد فضل زندگانی درازی داشته و سال‌های عمر او را نباید کمتر از نود و پنج دانست، زیرا او مرید و شاگرد احمد خضرویه بوده و با وی مصاحبت داشته است؛ و احمد خضرویه در سال ۲۴۰ وفات یافته (سلمی، ۱۹۵۳: ۱۰۴) و محمّد فضل در ۳۱۹؛ یعنی محمّد نزدیک هشتاد سال بعد از استاد خود زندگی کرده است. اگر محمّد در همان سال آخر حیات احمد خضرویه هم با او آشنا شده و در آن هنگام پانزده ساله بوده باشد، باز حدود نود و پنج سال عمر کرده است و بعید نیست که بیش از این مقدار هم زیسته باشد، از آن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

که ما دربارهٔ زمان آشنایی و مصاحبت ایشان و سنّ محمّد در آن عهد، حداقلِ احتمالات را که با عقل و عرف نیز سازگار باشد، در نظر گرفتیم.

شاید کسانی بگویند محمّد فضل نه تنها عمر طولانی نکرده، بلکه در سنین متوسّط زندگی یا نزدیک به آن از دنیا رفته و برای اثبات فرض خود حکایت دیدار او را با شیخ ابوالخیر اقطع دلیل بیاورند و بگویند از گفتگوی این دو در آن حکایت پی می‌بریم به این‌که شیخ اقطع از محمّد بزرگ‌تر است؛ زیرا از طرفی محمّد فضل اظهار کرده که اشتیاقش به شیخ اقطع او را به دیدار وی کشانده و از طرف دیگر شیخ اقطع از محمّد می‌خواهد کرامتی را که محمّد از او دیده، در زمان حیات او پنهان دارد و محمّد هم می‌پذیرد. با وجود این، شیخ اقطع در ۳٤۹ یعنی بیست سال بعد از محمّد فضل وفات یافته، پس محمّد فضل عمر زیادی نکرده و حداکثر باید در سال‌های میانی عمر بدرود حیات گفته باشد.

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم اوّلاً آن‌چه از رابطهٔ محمّد فضل و احمد خضرویه گفتیم، دلیل قاطعی است بر این‌که محمّد سال‌های طولانی زیسته و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آن استنباط را با وجود آن تاریخ‌های صریح و اطّلاعات روشن از رابطهٔ احمد و محمّد نقض کند و ثانیاً اظهار ارادت کسی به دیگری همیشه گواه این نیست که ارادتمند کوچک‌تر است و ما برای اثبات این فقره شواهد بسیار از گذشته و حال می‌توانیم بیاوریم. لیکن این‌جا ذکر یک مورد از همان دوره را کافی می‌دانیم. در رابطه‌ای که محمّد فضل و بوعثمان حیری دارند می‌بینیم که بوعثمان با اخلاص تمام به محمّد فضل ارادت می‌ورزد، از او به بزرگی یاد کرده، به او نامه می‌نویسد و نظرش را دربارهٔ مسایل مختلف جویا می‌شود، ولی همین بوعثمان در ۲۹۸ یعنی بیست و یک سال زودتر از محمّد فضل وفات یافته و از اقوالش هم این است که «اگر در خود قوّتی می‌یافتم نزد برادرم محمّد فضل روانه می‌شدم و به دیدارش روح و روانم را آسایش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

می‌بخشیدم» (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۲-۲۱۳) که معلوم است با وجود شوق وافر به دیدار محمّد، توان رفتن از نیشابور به سمرقند یا بلخ را نداشته و این نشانه‌ها حکایت از آن دارد که بوعثمان از محمّد بزرگ‌تر بوده و با وجود این، به محمّد ارادت می‌ورزیده است. پس ارادت داشتن همواره دلیل بر کوچک‌تر بودن نیست. این هم که شیخ اقطع به محمّد گفته کرامتم را در زمان حیاتم آشکار مکن (ابن‌جوزی، ۱۹۷۹: ۲۸٤/٤) نمی‌تواند بر مسن‌تر بودن وی از محمّد گواهی دهد، چه این سخن را همسالان نیز می‌توانند به یکدیگر بگویند. سهل است کوچک‌تری هم ممکن است چیزی شبیه این به بزرگ‌تر از خود بگوید، زیرا کسی از مرگ خود خبر ندارد و مخصوصاً این فقره در تفکّر عرفانی بسیار محلّ اعتناست. از آن گذشته بسا که انسان در زندگی خود نیز این نکته را بارها دیده و شنیده و به تجربه برای او ثابت شده که بسیار محتمل است شخص کم‌سال‌تری زودتر از مسن‌تری بمیرد. بنابراین تقریباً روشن است که محمّد فضل هنگام وفات نود و پنج سال یا بیشتر داشته است.

محلّ وفات او را همه تصریح دارند که سمرقند است، امّا این‌که مدفن شیخ نیز همان‌جاست یا جای دیگر چیزی نگفته‌اند و هیچ گزارشی از خاک‌جای او به دست ما نرسیده؛ لیکن به احتمال، وی را در همان سمرقند به خاک سپرده‌اند؛ از آن که مسلّم است فقهای بلخ از مردهٔ او نیز هم‌چون زنده‌اش پرهیز می‌کرده‌اند.

خانواده

ابن ماکولا (م٤٧٥) از یک فرزند محمّد فضل نام می‌برد و جز این هیچ اطّلاع دیگری دربارهٔ خانوادهٔ او در مآخذ احوالش نمی‌یابیم. بنا به گزارش ابن ماکولا، «ابواحمد عبدالله» پسر محمّد فضل در سال ۳۷۰ هـ.ق در بخارا از ابویحیی محمّد بن اسحاق بن یحیای عجلی حدیث روایت کرده و عبدالملک بن محمّد بن علی کرباسی هم از این «ابواحمد عبدالله» روایت حدیث نموده است (ابن ماکولا، بی‌تا: ٥٦٤/٢).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

خلاصهٔ این گزارش را بعدها زبیدی نیز در *تاج‌العروس* نقل کرده است (زبیدی، بی‌تا: ۲۷۰/۷). به این ترتیب، عبدالله یکی از ابعاد علمی شخصیت پدر را که روایت حدیث بوده دنبال کرده، ولی به شهرت و موقعیتی که پدرش کسب کرده بود، نرسیده است؛ چه محمّد فضل علاوه بر داشتن مقام محدّثی، مفسّر و واعظ و زاهد و عارف نیز بود و چنان‌که گذشت، موقعیت فقهای بلخ را نیز یک‌چند به مخاطره انداخت.

مذهب فقهی

نویسندگان شرح حال محمّد فضل دربارهٔ مذهب فقهی او چیزی ننوشته‌اند. تنها حاج خلیفه (۱۰۱۷- ۱۰٦۷) و عمر رضا کحاله (معاصر) کلمهٔ «حنفی» را در پی نام وی ذکر کرده‌اند (حاج خلیفه، بی‌تا: ۱۲۱۹/۲ و عمر رضا کحاله، بی‌تا: ۱۲۸/۱۱). این اشارهٔ مختصر حاج خلیفه و کحاله مبتنی بر مآخذ پیشین احوال محمّد فضل نیست، بلکه برخاسته از اطّلاعی است که دربارهٔ مذهب بلخیان آن عصر داشته‌اند و استنباط درستی است، چرا که در آن روزگاران مردم ماوراءالنهر و تخارستان حنفی بودند و به‌ویژه بلخ سنگر و پایگاه حنفیان به شمار می‌آمد، تا جایی که مخالفان ابوحنیفه آن را مرجئه آباد یا شهر مرجئیان می‌نامیدند (مادلونگ، ۱۳۸۱: ٦۰).

چیزی که در این‌جا نباید از آن غافل ماند، نقشی است که واعظان صوفی مشرب در گسترش اسلام در این نواحی داشته‌اند که محمّد فضل نیز از آن جمله است. زیرا چنان‌که پیش دیدیم، وی به لوازم وعظ مجهّز بود و در این کار چنان شور و مهارتی از خود نشان می‌داد که صاحبان احساسات رقیق از تأثیر سخنش جان می‌سپردند و شرح حال نویسان نیز بر این جنبه از شخصیت او تأکید کرده‌اند، تا آن‌جا که عبدالحی بن احمد عَکَری (۱۰۳۲-۱۰۸۹) وعظ و سخنوری را به وی منتهی می‌داند (عَکَری، بی‌تا: ۲۸۲/۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

باری در قرون سوّم و چهارم هجری که مذهب شافعی در نیشابور قوّت می‌گرفت و در اقطار دیگر ایران، از جمله سرزمین‌های خاوری رو به گسترش بود، حنفیان با مسلمان کردن ترکان آسیای مرکزی تا حدود بلاساغون و کاشغر، توانستند اقتدار دیرین خویش را تا حدّی در مقابل مذهب تازه‌نفس شافعی حفظ کنند و در این پیشروی اسلام به سوی مناطق شرقی، متصوّفهٔ واعظ نقش عمده‌ای ایفا کردند (ر.ک: مادلونگ، ۱۳۸۱: ٦۰).

آثار

امروز هیچ اثر مستقل مکتوبی از محمّد فضل در دست نیست، امّا از اقوال متقدّمان معلوم می‌گردد که وی صاحب تصنیف بوده است. ابوبکر کلابادی (م ۳۸۰) نام او را در زمرهٔ صاحبان تصنیف آورده و سپس می‌گوید این‌ها که نام بردم علوم میراثی و اکتسابی را با هم جمع دارند، حدیث شنیده‌اند، فقه و کلام و لغت و علوم قرآنی می‌دانند و کتاب‌ها و مصنّفاتشان بر این دعوی گواه است (کلابادی، ۱۳۷۱: ۳۲-۳۳). سخن کلابادی را یک گزارش ابوعبدالرّحمن سلمی (۳۳۰-٤۱۲) نیز تأیید می‌کند. وی در *حقائق‌التّفسیر* صریح و واضح از یک کتاب محمّد فضل *"ریاضة‌النّفس"* نام می‌برد و به این ترتیب ما را از یک تصنیف او که تاکنون به دست نیامده و شاید از بین رفته باشد، آگاه می‌کند (سلمی، ۲۰۰۱: ٦۵/۲). این گزارش سلمی را ـ گرچه احتیاجی به مؤید ندارد ـ سبک‌شناسی سخن و اندیشهٔ محمّد فضل تأیید می‌کند و صحّت آن را قوّت می‌بخشد، زیرا محمّد فضل به «نفس» توجّه ویژه‌ای دارد و کلماتی که در باب نفس گفته یکی از پایه‌های تفکّر او را می‌سازد.

عمر رضا کحاله (بی‌تا: ۱۲۸/۱۱) در ادامهٔ شرح حال فشرده‌ای که از محمّد فضل آورده، می‌افزاید: «من آثاره: الفتاوی». حال آن‌که این عقیده خطاست و محمّد فضل کتابی به نام فتاوی که مجموعهٔ فتواهای او باشد، ندارد. این اشتباه از *کشف الظّنون* به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

کتاب کحاله راه یافته است. حاج خلیفه در جایی که کتاب‌هایی به نام *"الفتاوی"* را برمی‌شمارد، از «فتاوی ابوبکر محمّد بن فضل بن عبّاس حنفی بلخی» که در سال ۳۱۹ درگذشته، نام می‌برد (حاج خلیفه، بی‌تا: ۱۲۱۹/۲). همهٔ اطّلاعاتی که حاج خلیفه در این چند کلمه از محمّد فضل به دست می‌دهد، جز کنیهٔ او، صحیح است و همین کنیهٔ اشتباه موجب خطای دیگر او، یعنی نسبت دادن کتاب *فتاوی* به محمّد فضل شده، زیرا کنیهٔ محمّد فضل ابوعبدالله است نه ابوبکر و این ابوبکر محمّد بن فضل که ظاهراً فقیه بوده، کس دیگری است غیر از محمّدِ فضل زاهد مورد بحث ما. خود حاج خلیفه در جای دیگری از *کشف‌الظّنون* از این شخص با نام ابوبکر محمّد بن فضل بخاری یاد می‌کند که مجموعه‌ای هم به نام *الفتاوی* دارد (حاج خلیفه، بی‌تا: ۱۶۰۳/۲). بنابراین طبق سخن کلابادی و بر اساس گزارش سلمی، محمّد فضل کتابی به نام *ریاضة‌النفس* داشته که ظاهراً از میان رفته و تاکنون نشانی از آن پیدا نیست.

مصاحبان و راویان

محمّد فضل با متصوّفه و اهل حدیث مرتبط بوده و این پیوستگی برای او یا جنبهٔ شاگردی داشته یا سمت استادی و یا هم‌طرازی. در تصوّف تنها کسی که به عنوان استاد و مراد وی معرّفی شده، همشهری او احمد خضرویه (۱۴۵-۲۴۰) است. دربارهٔ مدّت مصاحبت این دو مطلبی در مآخذ نیامده است. پاره‌ای از منابع محمّد را مرید احمد خضرویه می‌دانند و برخی فقط به صحبت آن‌ها اشاره کرده‌اند[۵]. استادی احمد بر محمّد را علاوه بر گزارش برخی تذکره‌نویسان، از یک سو سنّت رایج در تصوّف و از سوی دیگر اختلاف سنّ ایشان تأیید می‌کند. محمّد فضل چند قول و حکایت استادش احمد خضرویه را نیز روایت کرده است.

رابطهٔ محمّد فضل با بوعثمان حیری (م۲۹۸) از گونه‌ای دیگر است. این بوعثمان که بیست سالی هم زودتر از محمّد فضل درگذشته است، به شیخ ما ارادتی خاص داشت و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

در واقع مرید مخلص او به شمار می‌آمد. نوشته‌اند گرایش او به محمّد فضل عظیم بوده و میلی که به این پیر طریقت داشته، نسبت به هیچ یک از مشایخ دیگر اظهار نمی‌کرده[۶]، تا آن‌جا که او را «سمسار الرّجال یعنی نقّاد مردان» نامیده است (قشیری، ۲۰۰۳: ۸۰ و جامی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). محمّد فضل را برادر خود خوانده و آرزوی حسرت‌آمیزش این بوده که کاش توان آن را می‌داشته نزد او سفر کند تا به دیدار وی روح و روانش را آسایش بخشد (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۲-۲۱۳). محمّد فضل نیز البتّه این مایه ارادت بوعثمان را بی‌پاسخ نگذاشته و از جمله مقام او را در عبودیت ستوده و گفته است که خداوند بوعثمان را به اقسام بندگی‌اش آراسته و برای مردم مبرّز گردانیده تا وی آداب بندگی را به آنان بیاموزد (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۸: ۲٤٤/۱۰). این دو پیر طریقت مکاتباتی هم داشته‌اند. منابع در چند جا اشاره کرده‌اند که بوعثمان به محمّد فضل نامه نوشته و از او سؤالی پرسیده یا دریافت خود را از بعضی آیات *قرآن*، لابد برای دانستن نظر او بیان نموده است (ر.ک: سلمی، ۲۰۰۱: ۳۸۳/۱ و ۱۳۰/۲ و بیهقی، ۱٤۱۰: ۲۹۲/۲ و عطار، ۱۳۷۰: ۸۸/۲) و محمّد هم باز به‌وسیلهٔ نامه پرسش‌های بوعثمان را پاسخ می‌داده است (خرگوشی، ۱۹۹۹: ۵۳۷). و در مواردی هم محمّد از بوعثمان سؤال می‌کرده و نظر او را دربارهٔ مسأله‌ای جویا می‌شده است (سلمی، ۱۳۷۲: ٤۲۲/۲).

این نامه‌نگاری علمی میان متصوّفه و علمایی که در جاهای دور از یکدیگر می‌زیسته‌اند، در آن روزگار ظاهراً امری متداول بوده است، چه در همین زمان شیخ بزرگ و مشهور تصوّف ابوعبدالله محمّد بن علی حکیم ترمذی (م بعد از۲۸۵) نیز با بوعثمان و محمّد فضل مکاتبه می‌کرده است. از حکیم ترمذی که بنا به نقل عطّار محمّد فضل او را دیده بود (عطّار، ۱۳۷۰: ۸۸/۲)، یک نامه به بوعثمان و دو نامه به محمّد باقی است[۷].

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

ابوالخیر اقطع (م۳٤۹) نیز از پیران صاحب کرامتی است که محمّد فضل او را در تینات ملاقات کرده و حکایتی از او نیز نقل نموده است. نظر به این‌که این حکایت بدون ذکر نام محمّد فضل در *مثنوی* آمده، ترجمهٔ آن را از مآخذ کهن‌تر یعنی *صفةالصّفوة* و *المنتظم* می‌آوریم و سپس ملاحظات خود را دربارهٔ آن می‌نویسیم:

«محمّد فضل گفت از انطاکیه بیرون رفتم و وارد تینات شدم و بر ابوالخیر اقطع درآمدم بی‌خبر از او و بدون اجازه که دیدم به هر دو دست زنبیلی می‌بافد، در شگفت شدم. نگاهم کرد و گفت ای دشمن نفس خود چه چیز تو را بر این آورد؟ گفتم شور و شادی‌ای که از اشتیاق به تو داشتم. خندید و گفت بنشین. سپس گفت دیگر به چیزی از این باز مگرد. آن‌گاه گفت تا زنده‌ام این را پنهان دار. من نیز چنان کردم» (ابن جوزی، ۱۹۷۹: ۲۸٤/٤؛ ابن جوزی، ۱۳۵۸: ۳۷۷/٦).

این حکایت در دفتر سوّم *مثنوی* از بیت:

بود درویشی به کهساری مقیم خلوت او را بود هم خواب و ندیم
(۱٦۱٤)

شروع و به بیت:

وهم تفریق سر و پا از تو رفت دفع وهم اسپر رسیدت نیک زفت
(۱۷۲۰)

خاتمه می‌یابد. فروزانفر مأخذ آن را از *تلبیس ابلیس* نقل کرده و روایت عطّار در *تذکرةالاولیاء* را نیز آورده است، لیکن به نام کسی که به‌طور ناگهانی با ابوالخیر تیناتی (شیخ اقطع) ملاقات کرده و او را در حال زنبیل بافتن با دو دست دیده، اشاره نمی‌کند (فروزانفر، ۱۳۷٦: ۲۷۵-۲۷٦). زرّین‌کوب نام شیخ اقطع را به نقل از *مآخذ قصص* فروزانفر ذکر می‌کند، امّا سخنی دربارهٔ نام زائر نمی‌گوید (زرّین‌کوب، ۱۳٦٦: ۱۵۷-۱۵۸).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

با برخوردن به این حکایت در *صفة‌الصّفوة* معلوم شد که ملاقات‌کنندهٔ ابوالخیر تیناتی، محمّد بن فضل بوده است. با توجّه به سال وفات این دو، ملاقات آن‌ها بلااشکال است، زیرا شیخ اقطع حدود بیست سال بعد از محمّد فضل رحلت کرده است (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۲).

اینک آن بخش از *مثنوی* را که با روایت *صفة‌الصّفوة* مطابقت دارد، در این‌جا نقل می‌کنیم:

در عَریش او را یکی زائر بیافت — کو به هر دو دست می زنبیل بافت
گفت او را ای عدوّ جان خویش — در عریشم آمده سر کرده پیش
این چرا کردی شتاب اندر سباق — گفت از افراط مهر و اشتیاق
پس تبسّم کرد و گفت اکنون بیا — لیک مخفی دار این را ای کیا
تا نمیرم من مگو این با کسی — نه قرینی نه حبیبی نه خسی...

(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۷۰۵/۳-۱۷۰۹)

یکی دیگر از مشایخ بزرگ تصوّف که محمّد فضل یک قول او را روایت کرده و بنابراین باید او را دیده باشد، ابوبکر شبلی (م۳۳٤) است (سلمی، ۱۹۵۳: ۳٤۰). ابوالحسن علی بن بندار بن حسین صیرفی (م۳۵۹) نیز از صوفیانی است که با محمّد فضل در سمرقند مصاحبت داشته و از محمّد حدیث هم شنیده است (سلمی، ۱۹۵۳: ۵۰۱؛ بیهقی، ۱٤۱۰: ۳۷٦/٦؛ انصاری، ۱۳٦۲: ۳۰۱؛ ابن عساکر، ۱۹۹۵: ۲۸۷/٤۱؛ جامی، ۱۳۷۵: ۱۱۵). ابومحمّد عبدالله بن محمّد بن عبدالرّحمان رازی شعرانی (م۳۵۳) که اصلاً اهل ری بود و در نیشابور تولّد و رشد یافته بود و از مریدان سرشناس ابوعثمان حیری به شمار می‌رفت، با محمّد فضل هم مصاحبت داشت (سلمی، ۱۹۵۳: ۱۷۰ و ٤۵۱؛ انصاری، ۱۳٦۲: ۵۱۹؛ عطّار، ۱۳۷۰: ۵۵/۲). ابوعلی جوزجانی (حسن بن علی) نیز با محمّد فضل و محمّد بن علی ترمذی مصاحبت داشته و با این‌ها قریب‌السّن بوده است (سلمی، ۱۹۵۳: ۲٤٦؛ انصاری، ۱۳٦۲: ۳۲۸؛ جامی، ۱۳۷۵: ۱۲۹). ابوحامد احمد بن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

سری از دیگر صوفیانی است که محمّد فضل را دیده بود. وی که از اصحاب بوعثمان حیری به شمار می‌آمد، رقیق دل بود و به سماع ولعی تمام داشت (انصاری، ۱۳٦۲: ۳۷۷).

از کسانی که محمّد فضل از آن‌ها سماع حدیث داشته، معروف‌تر از همه قتیبة بن سعید (تولّد ۱٤۹) محدّث بزرگ آن عصر است و محمّد فضل آخرین کسی است که از او حدیث شنیده است (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۳؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۸: ۱٦٦/۹ و ۲۳۲/۱۰-۲۳۳).

علاوه بر قتیبة، محمّد فضل از این کسان نیز حدیث یا سخنی را روایت کرده است: ابراهیم بن یوسف (ابن حبّان، ۱۹۷۸: ۱٤۰/۷ و ۱٦۷؛ ۲۱۵/۹)؛ محمّد بن زکریای فارسی (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۸: ۷۲/۸)؛ عبدالرّحمن بن محمّد بن محمّد (ابونعیم، ۱۹۳۸: ۷۲/۸)؛ ابومحمّد حمد بن نوح (ابونعیم، ۱۹٤۳: ۳٦٤/۲)؛ ابوالبشر بن مهدی (ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤) و سلیمان بن یزید (خطیب بغدادی، بی‌تا: ۲۲/۲).

تعداد کسانی که از محمّد فضل حدیث روایت کرده‌اند از این هم بیشتر است. از آن میان ابوبکر بن مقری اجازهٔ روایتش را نیز از محمّد فضل کسب کرده است (ذهبی، ۱۹٤۸: ۱۸۲/۲). نام بقیهٔ راویان از این قرار است: یاسین‌الزّیات (ابن حبّان، ۱۹۷۸: ۱٤۰/۷)؛ علی بن قاسم خَطّابی (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۳؛ ابونعیم، ۱۹۳۸: ۲۳۲/۱۰؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤)؛ عبدالله بن احمد مروزی یا زوزنی (ابونعیم، ۱۹۳۸: ۱٦٦/۹ و ۱٦۸؛ ابن عساکر، ۱۹۹۵: ۲۷٦/۵)؛ محمّد بن زکریای فارسی (ابونعیم، ۱۹۳۸: ۷۲/۸)؛ عبدالرّحمن بن محمّد بن محمّد (ابونعیم، ۱۹۳۸: ۷۲/۸)؛ یعرب بن خیران (ابونعیم، ۱۹٤۳: ۳٦٤/۲)؛ علی بن بندار صیرفی (بیهقی، ۱٤۱۰: ۳۷٦/٦)؛ ابوالفضل احمد بن اسماعیل بن یحیی بن حازم ازدی (بیهقی، ۱٤۱۰: ٤۷۹/۲-٤۸۰)؛ اسماعیل بن نجید (ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤)؛ ابراهیم بن محمّد بن عمرویه (ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤)؛ محمّد بن مکّی نیشابوری

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

(ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤)؛ عبیدالله بن محمّد صیدلانی بلخی (ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲٤/۱٤)؛ ابوبکر محمّد بن جعفر بن جابر (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۲۷/۱۸)؛ احمد بن محمّد سقر دهقان (یاقوت حموی، ۱۹۷۹: ٦/۳)؛ ابوسعد ادریسی (خطیب بغدادی، بی‌تا: ۲۲/۲).

کسانی که نه حدیث، بلکه عمدتاً سخن محمد فضل و یا ندرتاً سخن شیخی دیگر را از قول محمّد فضل روایت کرده‌اند، عبارتند از: محمّد بن عبدالله رازی (بیهقی، ۱٤۱۰: ۲۹۳/۲ و ٤٤/۵ و ۱٤۸/٦؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۵۲۵/۱٤)؛ حسن بن علویه (ابن جوزی، بی‌تا: ۷٤)؛ ابوعلی ثقفی (بیهقی، ۱٤۱۰: ۳۰۱/۲).

سفر

بنا به گزارش احوال محمّد فضل از حضور او در چند شهر آگاهی می‌یابیم و اگرچه نمی‌توانیم خطوط سفرهای او را ترسیم کنیم، متوجّه این موضوع می‌شویم که وی از صوفیانی است که معتقد به سفرند و به گمان ما سه عامل ذیل در اعتقاد و مبادرت او به سفر دخالت داشته است:

۱. شاگردی و ارادت وی نسبت به احمد خضرویه که خود از معتقدان به سفر است و گفتگوی بایزید و احمد دربارهٔ سفر مشهور است.

۲. محدّث بودن محمّد، زیرا محدّثان برای گردآوری حدیث و شنیدن اخبار رسول (ص) از اشخاص ثقه ناچار بودند مسافرت کنند.

۳. واعظ بودن محمّد فضل نیز از اسباب دیگر سفر گزیدن اوست، چرا که واعظان نیز در آن روزگار به دلایل گوناگون از جمله تازگی سخنشان برای مستمعان، به نواحی اطراف سفر می‌کردند.

در هرحال غیر از بلخ و سمرقند که اوّلی زادگاه و دوّمی اقامتگاه او در اواخر حیات بوده، از حضور وی در شهرهای نیشابور، قزوین، مکّه، تینات و انطاکیه خبر داریم[۸].

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

پی‌نوشت

۱. کتاب‌هایی که نام او را «ابوعبدالله محمّد بن فضل بن عبّاس» نوشته‌اند، عبارتند از: *حلیةالاولیاء*، ۱۰/ ۲۳۲؛ *صفةالصفوة*، ٤/ ۱٦٥؛ *البدایة و النهایة*، ۱۹۰/۱۱؛ *سیر اعلام النبلاء*، ٥۲٤/۱٤؛ *تذکرةالحفّاظ*، ۸۰۲/۳؛ *النّجوم الزّاهرة*، ۲۳۱/۳؛ *الاعلام*، ۳۳۰/٦. امّا آن‌ها که نام وی را «ابوعبدالله محمّد بن فضل» ثبت نموده‌اند، از این قرارند: *تاریخ نیشابور*، ۲۲۹؛ *الرّسالة القشیریة*، ۸۰ و ترجمهٔ آن، ٥۷؛ *کشف‌المحجوب*، ۲۱٥؛ *فضائل بلخ*، ۲۸۰؛ *تذکرةالاولیاء*، ۸۷/۲؛ *تاریخ گزیده*، ٦٥۱؛ *تاریخ بناکتی*، ۱۸۹؛ *العبر فی الخبر من غبر*، ۱۸۲/۲؛ *نفحات الانس*، ۱۱۷.

۲. مانند ابونصر سرّاج در *اللّمع*، ۳۷.

۳. اصل سخن ذهبی چنین است: «قال السّلمی فی *محن الصّوفیه* لمّا تکلّم محمّد بن الفضل ببلخ فی فهم *القرآن* و احوال الأئمّه أنکر علیه فقهاء بلخ و قالوا مبتدع. وإنّما ذاک بسبب اعتقاده مذهب اهل الحدیث. فقال لاأخرج حتّی تخرجونی و تطوفوا بی فی الاسواق. ففعلوا به ذلک، فقال نزع الله من قلوبکم محبّته و معرفته. فقیل لم یخرج منها صوفی من أهلها. فأتی سمرقند فبالغوا فی إکرامه. و قیل إنّه وعظ یوماً فمات فی المجلس أربعة أنفس» (سیر اعلام النبلاء، ٥۲٥/۱٤).

٤. دربارهٔ نفرین محمّد فضل دو روایت هست، یکی این‌که گفت «خداوند محبّت و معرفتش را از دل‌هاتان برکَنَد» یعنی همان که در متن آوردیم و خواجه عبدالله هم بدون ذکر خود کلمات نفرین، ترجمه‌ای از ادامهٔ مطلب را که در واقع سخن سلمی است، نقل کرده: «شیخ الاسلام گفت که پس از او از بلخ هیچ صوفی نخاست» (طبقات الصّوفیهٔ انصاری، ۳۰٥). و دیگر که گفت: «یارب صدق از ایشان باز دار» که روایت قشیری و عطّار است.

به نظر می‌رسد روایت اصیل همان است که سلمی آورده و از طریق ذهبی به دست ما رسیده است، زیرا علاوه بر این‌که چون از سلمی نقل شده کهن‌تر و قابل اعتمادتر است، خودِ سخن هم مستقیم و رو در رو و مؤثّرتر است و پیداست که از دلی مجروح برخاسته و بی‌توسّل به واسطه خطاب به دشمنان گفته شده، ولی روایت قشیری آن تأثیر را ندارد؛ چرا که مستقیماً به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

مخاصمان گفته نشده و نفرین را از خدا به دعا خواسته است. به هرحال روایت نخست با روحیهٔ کسی که به دشمنانش بگوید «تا مرا در بازارها نگردانید و بیرونم نکنید، از بلخ نمی‌روم»، سازگارتر است.

اینک عین روایت قشیری و ترجمهٔ آن «سمعت الأستاد أباعلی الدقّاق رحمةالله تعالی یقول لمّا نفی أهل بلخ محمّد بن الفضل من البلد دعا علیهم و قال اللّهمّ امنعهم الصّدق، فلم یخرج من بلخ بعده صدیق» (رساله، ۴۹۷).

«از استاد ابوعلی شنیدم گفت چون اهل بلخ محمّد بن الفضل را از بلخ بیرون کردند دعا کرد بر ایشان [و] گفت یا رب صدق از ایشان باز دار، هرگز پس از او از بلخ [پیر] صدّیق نخاست» (ترجمهٔ رساله، ۵۸۹).

عطّار هم واقعه را چنین روایت می‌کند: «و او از اهل بلخ جفاء بسیار کشید و از بلخ بیرون کردند و او ایشان را گفت یا رب صدق از ایشان بازگیر» (تذکره، ۸۸/۲).

۵. *کشف‌المحجوب* (۲۱۵) و *تذکرةالاولیاء* (۸۸/۲) او را مرید احمد خضرویه می‌دانند. مؤلّف *فضائل بلخ* (۲۸۱) وی را «از یاران و اقرباء و عظماء شیخ احمد خضرویه» می‌خواند و دیگر منابع فقط به صحبت این دو شیخ اشاره کرده‌اند (*طبقات سلمی*، ۲۱۲؛ حلیةالاولیاء، ۲۳۲/۱۰؛ صفةالصفوة، ۱۶۵/۴؛ *المنتظم*، ۲۳۹/۶-۲۴۰؛ رسالهٔ قشیریه، ۸۰ و ترجمهٔ آن، ۵۷؛ *طبقات انصاری*، ۳۰۶؛ *تاریخ بناکتی*، ۱۸۹؛ *سیر اعلام‌النبلاء*، ۵۲۴/۱۴؛ *العبر فی خبر من غبر*، ۱۸۲/۲).

۶. نگاه کنید به: *طبقات سلمی*، ۲۱۲؛ *رسالهٔ قشیریه*، ۸۰ و ترجمهٔ آن، ۵۷؛ *کشف‌المحجوب*، ۲۱۵؛ *فضائل بلخ*، ۲۸۱؛ *تذکره*، ۸۸/۲؛ *تاریخ بناکتی*، ۱۸۹؛ *شذرات الذّهب*، ۲۸۲/۱.

۷. نامهٔ حکیم به بوعثمان در یک نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ظاهریه و دو نامهٔ او به محمّد فضل در یک نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ لایپزیک موجود است. ر.ک: *بیان الفرق بین الصّدر و القلب و الفؤاد و اللُّب*، پاورقی صفحهٔ ۱۱ از مقدّمهٔ دکتر نقولاهیر.

۸. رجوع شود به: *صفةالصفوة* ۲۸۴/۴؛ *طبقات انصاری*، ۳۰۵-۳۰۶؛ *نفحات الانس*، ۱۱۷؛ *الجامع لأخلاق الرّاوی*، ۲۲۰.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

منابع

ابن تغری بردی الاتابکی جمال الدّین ابی المحاسن یوسف. *النّجوم الزّاهرة فی ملوک مصر و القاهره*. مصر. المؤسّسة المصریة العامّة للتّألیف و التّرجمه و الطّباعة و النّشر.

ابن الجوزی ابوالفرج عبدالرّحمن بن علی بن محمّد. (۱۳۹۹ه ۱۹۷۹م). *صفةالصّفوة*. تحقیق محمود فاخوری و د. محمّد رواس قلعه‌جی. الطّبعة الثّانیه. بیروت: دارالمعرفه.

ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ. (۱۳۵۸). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*. (من۲۵۷ه). الطّبعة الاولی. بیروت: دار صادر.

ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ. *ذمّ الهوی*. تحقیق مصطفی عبدالواحد.

ابن حبّان ابو حاتم محمّد بن احمد التّمیمی البستی. (۱۳۹۸ه ۱۹۷۸م). *کتاب الثّقات*. الطّبعة الاولی. النّاشر: مؤسّسه الکتب الثّقافیه. المطبعة: مجلس دائرةالمعارف العثمانیه بحیدر آباد الدّکن – الهند.

ابن عساکر الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبدالله الشّافعی. (۱٤۱۵ه ۱۹۹۵م). *تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلّها من الاماثل او اجتاز بنواحیها من وارديها و اهلها*. تحقیق علی شیری. بیروت ـ لبنان: دارالفکر.

ابن کثیر الدّمشقی ابی الفداء اسماعیل. (۱٤۰۸ه ۱۹۸۸م). *البدایة و النهایة*. تحقیق علی شیری. الطّبعةالاولی. بیروت: دار احیاء التّراث العربی.

ابن ماکولا الامیر الحافظ. *الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤتلف و المختلف فی الأسماء و الکنی و الانساب*. اعتنی بتصحیحه و التعلیق علیه الشّیخ عبدالرّحمن بن یحیی المعلمی الیمانی. القاهره: دارالکتاب الاسلامی.

ابونعیم الاصبهانی الحافظ احمد بن عبدالله. (۱۳۵۷ه ۱۹۳۸م). *حلیةالاولیاء و طبقات الاصفیاء*. الطّبعةالاولی. مصر: مکتبه الخانجی و مطبعة السّعادة.

ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ.(۱۹٤۳م). *ذکر اخبار اصبهان*. مطبعه بریل.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

انصاری هروی خواجه عبدالله. (۱۳۶۲). *طبقات الصّوفیة*. تقریرات، مقابله و تصحیح دکتر محمّد سرور مولائی. تهران: توس.

البناکتی فخرالدّین ابوسلیمان داود بن تاج الدّین ابوالفضل محمّد بن محمّد بن داود. (۱۳۴۸). *تاریخ بناکتی، روضة اولی الالباب فی معرفه التّواریخ و الانساب*. به کوشش جعفر شعار. تهران: سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملّی.

البیهقی ابوبکر احمد بن الحسین. (۱۴۱۰). *شعب الایمان*. تحقیق محمّد السّعید بسیونی زغلول. الطّبعةالاولی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

جامی نورالدّین عبدالرّحمان. (۱۳۷۵). *نفحات الانس من حضرات القدس*. مقدّمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی. چاپ سوّم. تهران: اطّلاعات.

حاجی خلیفه. *کشف الظّنون عن اسامی الکتب و الفنون*. تحقیق محمّد شرف الدّین یالتقایا ـ رفعت بیلگه الکلیسی. بیروت ـ لبنان: دار احیاء التّراث العربی.

حاکم نیشابوری ابوعبدالله. (۱۳۷۵). *تاریخ نیشابور*. ترجمهٔ محمّد بن حسین خلیفهٔ نیشابوری. مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کدکنی. چاپ اوّل. تهران: آگه.

الحکیم التّرمذی ابوعبدالله محمّد بن علی. (۱۹۵۸م). *بیان الفرق بین الصّدر و القلب و الفؤاد و اللُّب. تحقیق الدّکتور نقولا هیر*. داراحیاء الکتب العربیه.

حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. چاپ دوّم. تهران: امیرکبیر.

الخرکوشی عبدالملک بن محمّد ابراهیم النیسابوری. (۱۹۹۹م). *تهذیب الاسرار*. تحقیق بسام محمّد بارود. المجمع الثّقافی. ابوظبی.

الخطیب البغدادی ابوبکر احمد بن علی بن ثابت. *الجامع لأخلاق الرّاوی و آداب السّامع*. تحقیق محمود الطّحان. الرّیاض: مکتبه العارف.

الذّهبی شمس‌الدّین محمّد بن احمد بن عثمان. (۱۴۱۳ه ۱۹۹۳م). *سیر اعلام النّبلاء*. تحقیق شعیب الارنؤوط ـ حسین الاسد. الطّبعة التّاسعة. بیروت: مؤسّسه الرّساله.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

ـــــــــــــــــــ. *تذکرة الحفّاظ*. مکتبه الحرم المکّی (اعانه وزاره و معارف الحکومه العالیه الهندیه). دار احیاء التّراث العربی.

ـــــــــــــــــــ. (۱۹٤۸). *العبر فی خبر من غبر*. تحقیق صلاح الدّین المنجد. الطّبعة الثّانیه مصوره. الکویت: مطبعة حکومة الکویت.

الزّبیدی محمّد مرتضی. *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: المکتبه الحیاه.

الزّرکلی خیرالدّین. (۱۹۸۰). *الأعلام، قاموس تراجم لاشهر الرّجال و النّساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*. الطّبعه الخامسه. بیروت: دارالعلم للملایین.

زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳٦٦). بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصّه‌ها و تمثیلات مثنوی. چاپ اوّل. تهران: علمی.

السّراج الطّوسی ابونصر عبدالله بن علی. (۱۹۱٤). *اللّمع فی التّصوّف*. اعتنی بنسخه و تصحیحه رنولد الن نیکلسون. مطبعه بریل. لیدن. جهان. تهران.

السّلمی ابوعبدالرّحمن. (۱۳۷۲ه ۱۹۵۳م). *طبقات الصوفیه*. بتحقیق نورالدّین شریبه. الطبعةالاولی. جماعة الازهر للنشر و التألیف.

ـــــــــــــــــــ. (۱٤۲۱ه ۲۰۰۱م). *تفسیر السّلمی و هو حقائق التّفسیر*. تحقیق سید عمران. الطّبعةالاولی. بیروت ـ لبنان: دارالکتب العلمیه.

ـــــــــــــــــــ. (۱۳۷۲). *الملامتیه و الصّوفیه و اهل الفتوّه* [مجموعهٔ آثار سلمی۲/۳۳۵-٤۳۹]. تصحیح دکتر ابوالعلاء عفیفی. ترجمهٔ مقدّمه از دکتر مهدی تدین. چاپ اوّل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

السّیرجانی ابوالحسن الخواجه علی بن الحسن. *کتاب البیاض و السّواد من خصایص حکم العباد فی نعت المرید و المراد*. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی. شمارهٔ مسلسل۱۱۷.

عطّار نیشابوری فرید الدّین. (۱۳۷۰). *تذکرةالاولیاء*. به سعی و اهتمام و تصحیح رنولد الن نیکلسون. چاپ سوم. تهران: دنیای کتاب.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]

العَکَری الدّمشقی عبدالحی بن احمد. *شذرات الذّهب فی اخبار من ذهب*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

فروزانفر بدیع الزّمان. (۱۳۷٤). *ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه*. با تصحیحات و استدراکات. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.

ـــــــــــــــ. (۱۳۷٦). *احادیث و قصص مثنوی* (تلفیقی از دو کتاب احادیث مثنوی، و مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی). ترجمهٔ کامل و تنظیم مجدّد حسین داودی. تهران: امیرکبیر.

القشیری، ابو القاسم. (۱٤۲۳ه ۲۰۰۳م). *الرّسالة القشیریه*. تحقیق و تعلیق الشّیخ عبدالحلیم محمود. تقدیم الدّکتور علی ابوالخیر. الطّبعه الاولی. دمشق ـ بیروت: دارالخیر.

کحاله، عمررضا. *معجم المؤلّفین*. تراجم مصنّفی الکتب العربیه. بیروت: مکتبه المثنی- بیروت و دار احیاء التّراث العربی.

کلابادی ابوبکر محمّد. (۱۳۷۱). *التعرّف لمذهب اهل التّصوّف* (متن و ترجمهٔ کتاب تعرّف). به کوشش دکتر محمّد جواد شریعت. تهران: اساطیر.

مادلونگ، ویلفرد. (۱۳۸۱). *فرقه‌های اسلامی*. ترجمهٔ ابوالقاسم سِرّی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی مشهور به رومی. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی قونیه. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

واعظ بلخی ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمّد داود. (۱۳۵۰). *فضائل بلخ*. ترجمهٔ عبدالله محمّد بن محمّد بن حسین حسینی بلخی. به تصحیح و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

هجویری علی بن عثمان. (۱۳۸۳). *کشف‌المحجوب*. مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ اوّل. تهران: سروش.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.16.5]